

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی دیدگاه مرحوم اصفهانی و مرحوم نائینی

بحث به اینجا رسید که ببینیم مبنای این وجوب و احتمالات و اقوال به حسب قاعده‌ی اولیه چیست؟ و بعد برویم سراغ روایات خاصه. کلام مرحوم نائینی را ملاحظه فرمودید نسبت به يوم الأخذ و نسبت به يوم التلف که ایشان فرمودند این دو قول مبتنی است بر اینکه آیا ما ضمان را يك امر فعلي بدانیم یا اینکه ضمان را يك امر تعلیقي بدانیم. نظیر این مطلب در کلمات امام (رضوان الله تعالی علیه) هم آمده که می‌فرماید اگر ما ضمان را يك امر تعلیقي بدانیم، ملاک يوم التلف می‌شود.

پس مرحوم نائینی و مرحوم امام ملاک برای يوم التلف را تعلیقي بودن ضمان قرار دادند، اما مرحوم اصفهانی فرمودند مالیت حقیقیه تا يوم التلف است. از يوم التلف به بعد مالیت فرضی است و مالیت تقدیری است و مالیت فرضی و تقدیری مالیت حقیقی نیست تا بر ذمه بیاید، مال تلف شد، وقتی عین مال از بین رفت مالیت حقیقیه که متقوم به خود مال است هم از بین می‌رود و وجود ندارد. اگر بخواهیم مالیتی را تصویر کنیم اینها می‌شود مالیت فرضی.

مرحوم نائینی و مرحوم امام می‌گویند همین که ما گفتیم «الضمان تعلیقي» تا شد ضمان تعلیقي یعنی این مال تا مادامی که تلف نشود اصلاً چیزی به نام ضمان معنا ندارد، تا تلف شد ضمان می‌آید. پس ملاک ضمان قیمت يوم التلف باید باشد، اما مرحوم اصفهانی می‌فرماید ملاک مالیت است، مالیت تا زمان تلف مالیتی است که عقلاً حقیقتاً اعتبار می‌کنند و بعد از تلف دیگر ما مالی نداریم تا مالیت برایش اعتبار شود، اگر هم بعد از تلف مالیتی باشد این يك امر فرضی تقدیری است و قابل این نیست که ذمه بر آن مشغول شود. اینجا امام در کلماتشان يك تعریضی بر مرحوم اصفهانی دارند، می‌فرمایند مرحوم اصفهانی فرموده است اصلاً مالیت لا تعین لها إلا بحسب الاوقات والأحوال، می‌گوییم مالیت يوم التلف، مالیت يوم الأخذ، مالیت يوم الأداء، خود مالیت تعینی ندارد الا بحسب اوقات و احوال.

«وما قيل من أن مالیه العین لا تعین لها بذاتها و إذا اضيفت إلي الا زمان تكون مع تلك الإضافة قيمته مطلقاً لا ينبغي الإصغاء إليه مطلقاً» البته این را در جای دیگری امام گفتند [1] حالا ما این ترتیبی که در ذهن مان هست و بیان می‌کنیم، این مطالب را اینطوری ترتیب دادیم (کتاب البیع امام جلد 1 صفحه 593) امام آمده محصل کلام اصفهانی را در این يك سطر بیان کرده که اصفهانی می‌فرماید مالیت باید يك اضافه‌ای به يك چیزی داشته باشد، مالیت روز تلف، مالیت روز اخذ و مالیت روز اداء، و بعد بگوید در میان این اقسام مالیت يك مالیتی هست که حقیقیه است و بقیه‌اش می‌شود مالیت تقدیری. امام می‌فرماید اصلاً نباید به این حرف گوش داد «لا ينبغي الاصغاء إليه» ما هر چه تأمل کردیم که چرا لا ينبغي الاصغاء إليه؟ شما برای اینکه مسأله‌ی ضمان يوم التلف را مطرح کنید می‌فرمایید اگر ما ضمان را يك معنای تعلیقي برایش بکنیم، این می‌شود يوم التلف، می‌دانیم يك معنای تعلیقي برایش کردیم به چه دلیل يوم التلف تعین پیدا می‌کند؟ اگر شما برای مالیت بعد از تلف باز يك چیزی را قائل باشید، می‌گوییم آن مالیت بعد از تلف بر ذمه می‌آید، یعنی کلام مرحوم نائینی و کلام مرحوم امام تا این استدلال اصفهانی کنارش نیاید، يوم التلف را متعین نمی‌کند، این استدلال، استدلالی خیلی خوبی است و به نظر ما عرفی هم هست، عرف می‌گوید وقتی مال تلف

شد، دیگر بعد از آن همانطوری که مالی نیست، مالیّتی هم نیست، دیگر بعد از تلف اینکه بخواهیم يوم الأداء را محور قرار بدهیم این معنا ندارد.

حالا بحث يوم الأخذ و يوم التلف، ولو اینکه عرض کردم تا اینجا به نظر ما استدلال اصفهانی تمام است و بعد از تلف اصلاً مالیّتی نیست الا مالیّت فرضی، مالیّت تقدیری که آن هم قابل اعتبار در ذمه نیست. حالا باید ببینیم کلام آنهايي که می‌گویند ملاک يوم الاداست مبنایش چیست؟ آن را هم بررسی کنیم تا يك جمع‌بندی کنیم.

نکته: یکی از نقاط افتراق مرحوم اصفهانی و نائینی در این است که مالیّت را مرحوم اصفهانی تصریح می‌کند «امرٌ بسیطٌ اعتباری» نائینی می‌گوید نه، مالیّت به اعتبار ما منتفع به است که عنوان اعتباری پیدا نمی‌کند.

حالا ذهن‌تان را الآن بیاورید روی مسئله‌ی يوم الاداء؛ می‌خواهیم ببینیم کسانی مثل مرحوم آخوند یا مرحوم سیّد، اینها قائل به این هستند که ضمان يوم الاداء که عهده‌اش مشغول است دلیل چیست؟ نسبت به يوم الاداء باید روی یکی از این دو مبنا مطرح شود:

مبنای اول: اینکه بگوئیم وقتی کسی مال دیگری را غصب کرد همان عین بر عهده‌اش می‌آید، تمام خصوصیات عین بر عهده‌اش می‌آید.

مبنای دوم: بگوئیم اگر مالی از بین برود، آنچه که به عنوان بدل است مثل است حتّی در قیمیات.

در مبناي اول می‌گوئیم عین بر عهده است، در مبناي دوم می‌گوئیم نه، اگر عین تلف شود مثل بر عهده می‌آید ولو مال قیمی باشد، روی این دو تا مبنا مسئله‌ی يوم الاداء معنا پیدا می‌کند. روی مبناي اول مرحوم نائینی دو تا بیان ذکر می‌کند برای يوم الاداء در بیان اولش دو اشکال می‌کند اما بیان دوم را ظاهراً قبول می‌کند.

نائینی می‌فرماید [2] ما بیائیم در مبناي اوّل، گفتیم روی مبناي اول دو بیان می‌کند؛

بیان اول از مبنای اول: این است که بگوئیم کسی مالی را که غصب کرد عین مال بر عهده‌اش می‌آید اعتباراً، حتّی اگر این عین در عالم خارج تلف شد باز هنوز عین بر عهده‌اش است، همان که دیروز در تقسیم گفتیم مرحوم اصفهانی تعبیر کرده به عدم انقلاب، معنایش این است که شما وقتی مالی را غصب کردی عین مال بر عهده‌ات می‌آید اگر در عالم خارج عین مال تلف شد، اما هنوز عین بر ذمه است. به دلیل اینکه الذمة امرٌ وسیعٌ، بگوئید وقتی عین مال در عالم خارج تلف شد، چطور هنوز عین بر ذمه است، می‌گوئیم ذمه غیر از خارج است، ذمه قوامش به اعتبار است، قوام خارج هم به وجود این شیء است، در خارج وقتی این فرش سوخت از بین رفته، عین مال خارجاً از بین می‌رود، اما این عین که بر عهده آمده حتّی با فرض تلف در عالم خارج هنوز عین فرش بر عهده باقی است. وقتی عین فرش بر عهده باقی باشد، این وقتی می‌خواهد قیمت را بدهد، باید قیمت يوم الاداء را بدهد، چون این عین همینطور بر عهده باقی می‌ماند تا زمانی که غاصب بخواهد پولش را بدهد، چون الآن فرض این است که عین در خارج نیست، می‌خواهد قیمتش را بپردازد باید قیمت يوم الاداء را بدهد، این بیان اول.

نائینی به بیان اوّل از مبنای اول دو اشکال کرده؛ اشکال اول این است که این برخلاف ادله‌ی ضمانات است، در ادله‌ی ضمانات که می‌گوید علی الید ما أخذت حتّی تؤدیه، ضمان را در جایی قرار داده که چنین غایتی باشد، یعنی اداء. و در فرضی که عین در عالم خارج از بین رفته دیگر اداء ممکن نیست. بعبارةً اخري نائینی می‌فرماید اداء غایت برای ضمان است، و ضمان به چیزی تعلق پیدا می‌کند که ادای آن ممکن باشد، وقتی این مال تلف شود و حین التلف دیگر ادای آن ممکن نیست لذا نمی‌توانیم بگوئیم این مالی که تلف شده الآن باید ادا شود، ادای آن امکان ندارد، روایت هم می‌گوید جایی ضمان هست که ادا ممکن باشد.

در اشکال دوم می‌فرماید این راهی که شما طی کردید، راه این شد که بگوئیم «العین باقیة فی العهدة عدم الإنقلاب فی العهدة» باقی می‌ماند، حتی اگر عین خارجی تلف شد این عین در ذمه تشریف دارند تا يوم الاداء. نائینی می‌فرماید این راهی که شما طی

کردید یا باید ملتزم شوید که ضمان اصلاً ساقط می‌شود و یا اصلاً يوم الادا را باید کنار بگذارید، یا باید بگوئید من مُلزم هستم به اداء العین، عین تلف شده پس تکلیف به غیر مقدور شد پس ضمان ساقط شد. یا باید دست از يوم الأداء بردارید، اینکه بیائیم بگوئیم يوم الأداء به تعبیری که خود ایشان می‌کند می‌فرماید لازم ذلك إما الالتزام بسقوط الضمان و إما الالتزام بعدم تعین قيمة يوم الأداء، چرا؟ لأنَّ الخصوصیَّه لو كانت مضمونةً حين التلف، بگوئید اگر عین با خصوصیاتش حتی بعد از تلف بر عهده باقی می‌ماند لزوم التکلیف بغير مقدور، چون ادای آن امکان ندارد، ولو لم تكن مضمونةً حين التلف إلی زمان الاداء، اگر بگوئید از زمان تلف تا اداء آن عین با خصوصیاتش مضمون نیست. فلا موجب لتعین قيمة يوم الأداء، برای قیمت يوم الاداء دیگر وجهی نیست. این دو اشکالی که مرحوم نائینی دارد و جوابش همین است که آقای فاضلیان اشاره کردند و امام (رضوان الله تعالی علیه) هم اشکال کرده که خود شما مکرر گفتید اداء القيمة اداء العین است، اداء المثل اداء العین است، چطور اینجا یادتان رفت؟ می‌گوئید بعد از اینکه تلف شد دیگر ادای آن امکان ندارد؟ مگر خود شما به ما یاد ندادید که عرفاً اداء مثل یا اداء القيمة ادای العین است، جایی که يك مالي در عالم خارج تلف شد، اگر من آدم مثلاً را به او دادم عرف می‌گوید اینجا عین را ادا کرد، اگر آدم قیمت را به او دادم این را بمنزله اداء العین می‌دانم.

در هر حال این راه اول را خود نائینی اشکال کرده، راه اول که بگوئیم وقتی انسان ضامن می‌شود در ذمه‌اش عین باقی است، انقلاب پیدا نمی‌کند حتی با تلف ولو در عالم خارج تلف شود ولی عرف چون ذمه را يك امر وسیعی می‌داند می‌گوید هنوز عین مال بر ذمه است تا يوم الاداء، این بیان اولش و خود مرحوم نائینی هم اشکال می‌کند.

اما اشکال اصلی این است که اصلاً این مبنا که باطل است که ما بیائیم بگوئیم اگر کسی مالي را غصب کرد عین بر عهده‌اش می‌آید حتی اگر این مال در عالم خارج تلف شود هنوز آن عین باقی است و واقعه این است که این يك امر عقلایی نیست! و دلیل این مطلب همان است که قبلاً هم اشاره شده ما به عقلاً که مراجعه کنیم عقلاً می‌گویند تامادامی که مال ما دست غیر است، خود مال را باید به ما برگردانند، تا مال ما تلف شد، می‌گویند خسارتش را بده، عقلاً نمی‌آیند اعتبار کنند بقاء العین في العهده را، بگوئیم ولو در عالم خارج تلف شده اما این عین هنوز باقیه فی العهده إلی زمان الأداء، چنین اعتباری را عقلاً ندارند، عقلاً می‌گویند تا عین در عالم خارج تلف شد بلا فاصله باید غرامتش را بپردازد. اصل مبنا باطل است. نائینی به اصل مبنا اشکال نکرده، اشکال را آورده روی اینکه لازمه‌ی این مبنا این است که یا بگوئیم اصلاً ضمانی نیست و یا بگوئیم يوم الادایی نباید در کار نباشد، باید اشکال را بُرد روی مبنا.

بیان دوم از مبنای اول این است که می‌فرماید: اصلاً بیائیم بگوئیم قوام الشيء بمالیتَه اصلاً بگوئیم خصوصیات شخصیّه‌ی عین دخلی ندارد، قوام این فرش به مالیتش است، حرفی که اگر یادتان باشد قبلاً در کلمات ایروانی بود. ایشان تعبیر می‌کند «فهي من قبیل الفضله». مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) می‌فرمودند در همان اوایل طلبگی يك پیرمردی که مکلاً هم بود اما در ادبیات خیلی وارد بود، تا من را دید گفت شما فامیل‌تان چیه؟ گفتم فاضل، گفت «ما الفرق بین الفضل و الفضله» ایشان گفتند منم جواب دادم «الفرق بین انا و أنت». عرض می‌کنم ایشان می‌فرماید این خصوصیات شخصیّه زائد است و قوام به مالیت است، «فما یبقي في الذمه» آنچه که بر ذمه است همین رکن شيء و قوام شيء است که مالیت است، این يك. بعد می‌گویند مالیت یعنی چه؟ «والمالية عبارة عن ما ينتفع به من غير تقديرها بقيمة» شما وقتی مالیت این فرش مالیت دارد نائینی می‌گوید مالیت یعنی از این فرش می‌شود استفاده کرد برای اینکه انسان زیر خودش بیندازد و روی آن زندگی کند، منافعی دارد، مالیت میوه به منافعه است، مالیت چراغ به منافعه است، من غیر تقدیرها بقيمة» ما نمی‌آئیم بگوئیم مالیتش یعنی ده تومان، این ده تومان اگر این فرش را لوله کردید و کنار گذاشتید چه ارزشی دارد؟ بگوئید من این فرش را به شما می‌فروشم ولی باید در يك کنار بماند، شما می‌گوئید يك قران هم برایم ارزش ندارد، مالیت ما منتفع به است، من غیر تقدیرها بقيمة، این هم دو.

بعد می‌فرمایند اگر کسی در ذمه‌اش يك مقدار گندم باشد، حالا اگر این گندم تلف شد همین مالیت بر عهده باقی می‌ماند، مثلاً آن مقدار گندمی که این آقا تلف کرده به اندازه‌ی این بوده که ده نفر را نان بدهد و سیر کند، همین بر ذمه‌اش باقی می‌ماند، پس يوم الأداء باید همین را بدهد، يوم الاداء هم باید گندمی که ده نفر را سیر می‌کند بپردازد، حالا قیمتش را بیاید بدهد، همان قیمت يوم

امام(رضوان الله عليه) به این بیان دوم از مبنای اول سه اشکال کرده؛ اشکال اول این است که خود شما قبلاً پذیرفتید ضمان در مثلیات به مثل است و در قیمیات به قیمت، این راهی که دارید طی می‌کنید باید همیشه ضمان به مالیت و قیمت باشد، یعنی شما هم باید مثل مرحوم ایروانی شوید، مرحوم ایروانی خیال همه را راحت کرد و فتوا داد ضمان در همه‌ی اشیاء به مالیت و قیمت است، خود شما مرحوم نائینی گفتید المثلي يضمن بالمثل و القيمي يضمن بالقيمة، این راه و این بیان دوم که عرض کردم ظاهرش این است که نائینی قبول کرده، اگر خواستید مراجعه کنید منیة الطالب جلد اول صفحه 307. این راه سر از این در می‌آورد که ضمان همیشه به قیمت باشد در حالی که خود شما می‌گوئید المثلي يضمن بالمثل و القيمي يضمن بالقيمة، این اشکال اول اشکال واردي است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. «و ما قيل من أن مَالِيَةَ العين لا تَعَيَّن لها بذاتها، وإذا أُضيفت إلى الأزمان تكون مع تلك الإضافة قيمته مطلقاً، لا ينبغي الإصغاء إليه. كما أن ما قيل من أن العين في زمان التلف لا قيمة لها إلا فرضاً «5»، قد مرَّ ما فيه» الامام الخميني، كتاب البيع، ص 593 و ر.ك: حاشية المكاسب للاصفهاني، ج 1، ص 100.

[2]. «نعم، المبنى غير مرضي؛ لما تقدّم منّا «1»، لا لما ذكره بعض الأعاضم(قدّس سرّه): من أن جعل الأداء غاية للضمان ملازم لإمكان أداء المضمون، و الشخص بعد التلف لا يمكن أدائه، و اللازم الالتزام بسقوط الضمان و ذلك لأنّ أداء المثل أو القيمة نحو أداء عرفاً، فجعل الأداء غاية حتّى في زمان التلف، لازمه أن يكون أداء المثل أو القيمة أداءً عند الشارع، كما هو كذلك عرفاً و قد ناقض القائل قوله ذلك بما تقدّم منه في ذيل الأمر الرابع، بأنّ أداء المأخوذ يعدّ أداءً عرفاً و عادةً بأداء مثله أو قيمته، و مع أدائهما فكأنّه لم يتلف منه شيئاً، و يصدق: «أنّه هو الذي أخذه» إلى غير ذلك من تعبيراته و مع ذلك قال في المقام أيضاً: إنّ أداء القيمة ليس أداءً للمصدق، فلا وجه لسقوط ما في الذمّة بأمرٍ مباين له، و لا يعقل تعيين القيمة للبديّة بنفسها، فراجع ثمّ إنّ القائل جعل أمراً آخر مبنى القول بيوم الدفع، و هو أنّ قوام الشيء بماليّته، لا بشخصيّته، و مثليّته، فما يبقى في الذمّة ما هو الركن للشيء، و هو ماليّته التي هي عبارة عمّا ينتفع به، من غير تقديرها بقيمة، فلو كان المأخوذ حقّة من الحنطة فتلفت، بقي في الذمّة ما يشبع عشرة أنفس إلى زمان المطالبة، فيقوم بقيمة هذا اليوم. انتهى ملخّص و فيه ما لا يخفى من مخالفته لما تقدّم منه و نفى الشبهة عنه بأنّ المرتكز في الأذهان أنّ المثل في المثلي مضمون، و كذا القيمة في القيمي «1»، و لما هو بناء العقلاء في الغرامات» الامام الخميني، كتاب البيع، ج 1، صص 594-595 و ر.ك: منیة الطالب، ج 1، ص 147.